

حکمت متعالیه صدرایی، فلسفه حال و آینده

حمیدرضا آیت‌اللهی

گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

برخورد تاریخ با اندیشه فیلسوفان متفاوت است. عوامل گوناگونی دست به دست هم می‌دهند تا به یک اندیشه فلسفی مجال حضور دهند تا بتواند از توجه و عنایت اندیشه‌ورزان برخوردار شود. در تاریخ فلسفه با بسیاری فیلسوفان مواجه می‌شویم که در دوران حیات خویش توفیق می‌یابند تا اوج توجه و عنایت جامعه فلسفی دوران خویش را به دیدگاه جدید خود ببینند و در چالش‌های له و علیه دوران خویش مشارکت بجویند. شاید بتوان به خوبی دکارت، مارلبرانش، جان لاک، کانت و هگل را از این دسته فیلسوفان دانست. در مقابل تاریخ فلسفه نشان از فیلسوفانی می‌دهد که این بخت با آن‌ها یار نبوده و در دوران زندگی خود آراء فلسفی‌شان توجه و اقبالی را نیافته است و در گمنامی به سر برده‌اند. ولی پس از مرگشان دیر یا زود اقبالی وافر به دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها شده است. گمنامی لایبنتس در هنگام مرگ، علی‌رغم موقعیت‌های خوب سیاسی‌اش، نشان از این بی‌مهری فلک در دوران زندگی او دارد. اما همین فلسفه لایب نیتس در قرن بیستم دوباره بازخوانی می‌شود و رگه‌های اندیشه فلسفی او را می‌توان در آراء اندیشمندان این دوران دید. کی‌یرکگور در نیمه قرن نوزدهم می‌میرد، اما نظریه‌پردازی‌های او حتی تا آخر قرن نوزدهم نیز مورد عنایت قرار نمی‌گیرد. از دهه دوم قرن بیستم رفته رفته آراء او نه تنها مورد توجه قرار می‌گیرد و روز به روز نقش مهم‌تری را در جغرافیای اندیشه روز بشری بازی می‌کند که خود الهام‌بخش جریان عمده فلسفی مهمی همچون اگزیستانسیالیسم می‌گردد. جالب آن است که اندیشه فلسفی او الهام‌بخش یک تلقی جدید در فیزیک یعنی فیزیک کوانتمی می‌شود. بوهر ایده سطوح کوانتایی انرژی را در اتم در هنگام مطالعه کتاب کی‌یرکگور به مدد سطوح سه‌گانه کی‌یرکگوری ملهم شد.

گذشته از عوامل تاریخی و جغرافیایی که در تاثیرگذاری آراء یک فیلسوف مؤثر است، نوع ظرفیت‌های وجودی یک فلسفه نیز در تاثیرگذاری آن بر اندیشه بشری و راهگشا بودن آن تعیین‌کننده است. همین مساله است که یک فلسفه را پویا و پایا می‌سازد و در صورت عدم وجود آن ظرفیت‌ها آن را به فلسفه‌ای تاریخی که دوران آن به سر آمده است تبدیل می‌سازد. در این مقاله درصددیم تا با بازنمودن عناصر پویای فلسفه ملاصدرا این ظرفیت‌های وجودی را بررسییم. برخی آراء حکمت متعالیه صدرایی وقتی با اندیشه‌های فلسفی دوران خود در حوزه‌های دیگر فلسفی

جهان سنجیده می‌شود تفاوت بارز زمانی آن‌ها دیده می‌شود. آرائی که ملاصدرا در آن دوران مطرح کرده است با مسایلی که در دویست سال پس از او عرضه شده است قابل مقایسه دیده می‌شود. هم‌عصر ملاصدرا، دکارت، در مواجهه با مساله رابطه نفس و بدن بین توازی آن‌دو، بر اساس مبانی فلسفی اش و اتحاد آن‌دو بر اساس واقعیت‌های پیش رویش، آمد و شد می‌کند که خود پایه‌گذار مسائل بسیار دیگری در فلسفه می‌گردد.^۱ اما تبیین از نفس به جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء توسط ملاصدرا^۲ که نگاه فلسفی قرن بیستمی (همچون وایتهد و برگسون) به آن نزدیک می‌شود خود به خوبی از پس تمایز در عین اتحاد و اتحاد در عین تمایز بین نفس و بدن برمی‌آید بدون آن که در ماتریالیستی نگاه کردن به نفوس حیوانی و نباتی - همچون دکارت - گرفتار آید. اینگونه است که ظرفیت وجودی یک فلسفه همچون فلسفه ملاصدرا می‌تواند نه تنها مشکل‌گشایی کند بلکه کلیدهای ویژه‌ای برای حل و عقد زوایای تاریک اندیشه بشری در آینده ایفا کند. اکنون با توجه به این نگرش صدرایی است که روانشناسان را به یک نگرش جدیدی در برابر تقابل دو نوع تلقی دارویی - جسمانی و نگرش ذهنی - ادراکی می‌رساند که نافی هیچ‌یک از آن دو نیست و جمع شایسته‌ای از آن‌را در اختیار می‌نهد. این پژوهش‌ها همانهایی هستند که از این پس باید به انجام برسد تا نگرش‌های جدید روانشناسانه و حتی فلسفه ذهن از آن برخوردار شود. این همان ظرفیت وجودی است که فلسفه ملاصدرا واجد است و پویایی خود را در این باب می‌نماید.

در سالیان اخیر پژوهش‌های بسیاری حول تطبیق و مقایسه اندیشه ملاصدرا و متفکران معاصر غربی به انجام رسیده و می‌رسد. علی‌رغم آن‌که ملاحظاتی چند در این نوع مقایسه وجود دارد و دوفضای فکری متفاوت غرب و فرهنگ اسلامی - ایرانی نحوه این مقایسه‌ها را با مشکلاتی مواجه می‌سازد ولی خود این کنکاش‌ها نشان از اموری چند دارد: اولاً، به ظرفیت باز اندیشه ملاصدرا اشاره دارد که می‌تواند پایه‌پای بسیاری از نگرش‌های نوین مطالب بسیاری را برای عرضه ارائه نماید. ثانیاً، اگر تاریخ اندیشه بشر را جریانی بدانیم که در جهت روشن‌تر شدن بسیاری از تاریکی‌های ذهن بشری یک تاثیر و تاثر متقابل را می‌نماید (بدون آن که ارزش‌گذاری تکاملی برای آن داشته باشیم) آنگاه به این نظر می‌رسیم که این مقایسه‌ها خود برخاسته از آن است که با ظهور اندیشه‌های جدید بسیاری از اندیشه‌های پیش‌گفته، وضوح و عمق خویش را می‌نمایانند. بدین صورت است که وقتی با تلاش اندیشمندان جدید در باز نمودن یا طرح عمیق‌تر مسایلی خاص از نادانسته‌های بشری می‌شویم، می‌توانیم در پرتو آن عمق و تیزبینی آراء حکمت متعالیه صدرایی را بیابیم. ثالثاً، این آراء و نظریات جدید موجب می‌شوند که اندیشمندان نوصدرایی در ادامه مسیر حکمت او به راهیابی‌های جدید برای انسان معاصر دست یابند. اما هرچه باشد این مسیری متمایز نخواهد بود بلکه استفاده از غنای پیشین پیشتاز آن یعنی ملاصدراست.

حال گذشته از مسأله تعامل و رابطه نفس و بدن، حسب اقتضای این مقاله به عناصری چند از فلسفه ملاصدرا اشاره می‌شود تا فلسفه حال و آینده بودن آن نشان داده شود:

۲- زمان: تامل در بحث زمان یکی از ویژگی‌های فلسفه قرن بیستم است. توجه به ویژگی سیال بودن زمان در قرن بیستم محور آراء فیلسوفان مهمی گردیده است. شرایط تفکر و بتالیستی و پویایی از یک طرف و تفکر اگزیستانسیالیستی از جهت دیگر بود که پویایی زمان را محور توجه ویژه ای نمود. تاکید برگسون بر تفاوت بین زمان (Time) و دیرند (Duration) خصلت پویایی آن را باز نمود.^۳ کانت زمان را در قالب مقولات حس بیان کرد.^۴ هرگونه نگاه مقولی به زمان، خود ایستا ساختن آن و مکانی نگاه کردن به آن است. همین امر جنبه پویایی زمان را در قالب معرفت‌شناسی جدید نادیده گرفت. در قرن بیستم با طرح بحث زمان توسط برگسون و تاکید او بر جنبه پویایی آن که نه با هوش که با شهود قابل وصول است بحث زمان جلوه‌ای دیگر یافت. برگسون سعی کرد تا با فرارفتن از نگاه مقولی معرفت‌شناختی کانتی، ماهیت واقعی زمان را نشان دهد. او برای چنین فراروی دیگر به قالب‌های ذهنی تکیه نمود. او "شهود" را بکار آورد تا تبیین عالم براساس تحول پویا میسر شود. در همین مسیر و ایتهد با فلسفه پویایی خود با تاکید بر رخداد که در نظر او عنصر اولیه عالم به حساب می‌آمد راه نوی را پیش نهاد.^۵ هایدگر در پرتو نگرش اگزیستانسیالیستی خود بود که توانست زمان را درکنار هستی و نه چیستی لحاظ کند. همه این تحولات در فلسفه، توانست جای را برای نگاه جدید و عمیق به زمان ایجاد کند.

فلسفه اصالت الوجودی ملاصدرا به برکت اصل بنیادین خود، یعنی اصالت الوجود، حرکت و زمان را از قالب مفاهیم ماهوی خارج ساخت و در ذات ماده جای داد: نگاه به زمان بجای نگاه به عنصری مقولی از ماده به توجه به عنصری وجودی تبدیل یافت. حرکت، بنیاد خویش را در جوهر و ذات ماده، دست در دست زمان که آن هم در ذات ماده است یافت. همین امر موجب گردید که تحول و پویایی نه در نگاه بیرونی و عارضی ماده که عین ذات عالم مادی گردید. تفاوت بین حرکت قطعیه و توسطیه توسط صدرائیان خود مبتنی بر تفاوت این دو نوع نگرش بود. بدیهی است ما که اکنون با دستاوردهای فلسفه غرب در قرن بیستم در این موضوع مواجه هستیم شرایط مناسب تری را یافته ایم تا عمق نگرش صدرايي را در این باب بفهمیم. با توجه به نگرش معاصر به مسأله زمان، حکمت متعالیه صدرايي فلسفه ای معاصر می‌گردد که می‌تواند در گفتگو با آراء معاصرین قرار گیرد.

این عنصر فلسفه صدرايي همچنین می‌تواند مبنایی برای بررسی فلسفی ویژگی‌های دیگر ماده گردد که در فیزیک جدید و نگرش نسبیتی-کوانتومی بدانها نیاز است.

۳- **مقولات فاهمه و معقولات ثانیه فلسفی:** کانت در درک مفاهیم بنیادین فلسفی همچون علیت، جوهر، وجود و ضرورت راه را در اعتبار مقولات فاهمه دید که بطور پیشین قالب بندی ذهن مارا تشکیل می دهند.^۶ این نوع تبیین کانتی، نتایجی را به همراه آورد که کانت را در مواجهه با برخی مسائل بنیادین در موضعی انکار کننده قرار داد. درک معنای واجب الوجود در قالب ساختار معرفت شناسانه پیشنهادی کانت دچار مشکلاتی جدی شد. او با اینکه علیت را ناگزیر در مقولات فاهمه می گنجاند ولی نمی تواند در بخشی دیگر از فلسفه اش آن را به صورت وجودی نبیند، لذا نومن را علت فنومن ذکر کرد. علتی که بعد از فنومن نگری، جای داشت، حال قبل از آن و بین نومن و فنومن واقع می شود. آنها که با معقولات ثانیه فلسفی در حکمت صدرایی آشنا هستند، دیگر اکنون به راه حل کاملا متفاوت ملاصدرا در این مساله به خوبی آشنا هستند.^۷ تقریبا برای این افراد آشکار است که در چارچوب نظام فکری ملاصدرا با بسیاری از مشکلات مطرح شده پیشین مواجه نیستیم. شاید مهم ترین بحث در مقایسه فلسفه ملاصدرا و فلسفه کانت همین مقایسه مقولات فاهمه و معقولات ثانیه فلسفی باشد.

۴- **وجود و تقدم آن بر ماهیت:** وقتی کانت تمام سعی خود را مصروف یک نظام معرفتی منسجم نمود و در نهایت هگل در ادامه تلاش او ضرورتا به یک ایده آلیسم کل نگر می رسد بشریت آن عصر را یک دغدغه وجودی مواجه می کند. با هگل این کل نگری در بسیاری از ابعاد عملی زندگی اثر می گذارد و تاثیر آن در اخلاق و سیاست نگرش خاص دولت را پدید می آورد. نیاز به فرارفتن از تفکر ماهوی بخوبی در آراء و نظریات کی یر کگور خود را می نمایاند.^۸ اقبال جدی به این نوع نگرش ظهور انواع متفاوتی را از این دغدغه وجودی در قرن بیستم به وجود آورد. نیچه، هایدگر، یاسپرس و سارتر با نگاه تقدیمی به وجود نه نگاه موخر به وجود، نوع جدیدی از مواجهه فلسفی پدید آوردند که در پرتو آن از زاویه ای دیگر به عالم نگاه شد و مبنایی عمیق تر برای تبیین آن پدید آورد.

این تغییر نگرش هم مبنایی برای ملاصدرا بود تا با تعمیق مسایل فلسفی از ظاهر ماهوی به باطن وجودی، آن تغییر نگرش مبنایی را بوجود آورد که برای حل بسیاری از مشکلات فلسفی راه موثرتر ارائه نماید. تاکید بر وجود پیش از ماهیت همان زاویه عمیق است که نیاز فلسفی معاصر بر آن تاکید کرده بود. اگر چه مبانی و نتایج این تقدم وجود در فلسفه ملاصدرا با آنچه در فلسفه غرب می گذرد تفاوت دارد ولی ظهور دغدغه فلسفی معاصر، درک اهمیت نگاه ملاصدرا را در چهار قرن پیش به خوبی باز می نماید. و این همان توجه فیلسوف معاصر است که زمینه گفتگو را بین او و فلسفه معاصر ضروری می سازد.

۵- هرمنوتیک: گرچه نگاه هرمنوتیکی به متن و مخصوصا متون مقدس با اشلايرماخر جدی می شود، ولی درگیر شدن نگاه هرمنوتیکی با وجود، در هایدگر و گادامر مبنایی دیگر می یابد. این مطلب در تفسیر و تحلیل متون، صرف نگاه به شرایط جغرافیایی تاریخی کفایت نمی کند. بلکه اصل کلمه و سخن در درگیری وجودی خود را می نمایاند.

وقتی در آراء تفسیری ملاصدرا با ظهور وجودی کلام الهی و نگاه وجودی به آن مواجه می شویم این نوع هرمنوتیک بنیادین، درک عمیقی در برخورد با متون فراهم می آورد. هرمنوتیک معاصر و تلاش های فلسفی که در این باب به انجام می رسد زمینه فلسفی مساعدی را فراهم آورده است تا در پرتو آن نگاه متفاوت ولی وجودی صدرا راه ارائه نظریه عمیق و تاثیر گذار در این باب عرضه گردد.

نمونه های فوق بالندگی هایی چند در اندیشه صدرایی بود که فلسفه معاصر غربی زمینه درک و مفاهمه آن را به وجود آورده است. علی رغم آن که هریک از فلسفه صدرایی و فلسفه غربی خاستگاه خاص خویش را داشته اندو بر مبنای متفاوتی نگاه فلسفی خویش را عرضه می دارند ولی قرابت های بسیاری را می توان یافت که راه گفتگو را بین این دو ذخیره بزرگ فکری عالم گشود. در پایان متذکر می گردد که موارد ذکر شده صرفا نمونه های چندی از دقت نظر های اندیشه صدرایی بود که در فلسفه معاصر بالندگی آن دوش به دوش بسیاری اندیشه های زنده جهانی و حتی پیشتاز نسبت به آنها قابل طرح است. موارد دیگری را نیز می توان بر شمرد که هریک خود بحثی جداگانه از بالندگی های فلسفه صدرایی خواهد بود:

مثلا تاکید ملاصدرا به تبع عرفا بر مساله عالم کبیر و عالم صغیر وارتباط این دو با دقت نظرهای پدیدارشناسانه معاصر جلوه ای دیگر می یابد و پدیدارشناسان آن را باب جدیدی در گشودن راه پدیدار شناسی می دانند.

توجه به ادراکات اعتباری در اندیشه صدرائیان نکات بدیعی را در فلسفه اخلاق و حقوق پدید آورده است که در تبیین مبانی اخلاق و حقوق در تفکر معاصر تاثیر عمیقی می تواند داشته باشد.

مسائل عمده فلسفه دین معاصر هریک در فلسفه صدرایی پاسخی متفاوت با سنت رایج دین پژوهی غربی داراست و افقی تازه و روشن به بحث های رایج در این حوزه باز نموده است.

با توجه ویژه ای که سالیان اخیر به فلسفه صدرایی شده است سال به سال عناصر پویایی از اندیشه او در محافل فکری مطرح می شود که دال بر ظرفیت بالای این اندیشه در جهان آینده است. فلسفه صدرایی همچنان فلسفه حال و آینده بودن خود را در تعامل بیشتر با اندیشه های فلسفی معاصر و اقتضائات پیش رو نشان خواهد داد. این صدرائیان هستند که باید آن را در تعامل با

اندیشه معاصر قرار دهند و امکان گفتگو را برای آن فراهم کنند تا کارآیی آن در رویارویی با سایر حوزه های اندیشه تثبیت گردد.

-
- ۱ - ر.ک. دکارت، رنه، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمدی، احمد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ج ۲، تأمل ششم صص ۱۰۲-۸۲ دکارت، رنه، *انفعالات نفس*، ترجمه صانعی دره بیدی، منوچهر، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۶، صص ۳۳۸-۳۳۱.
 - ۲ - صدرالدین محمد شیرازی، *الاسفار*، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ه.ق.، ج ۸، ص ۳۴۷.
 - ۳ - برگسون، هانری، *پژوهش در نهاد زمان و اثبات اختیاری*، ترجمه بیانی، علیقلی، شرکت انتشار، ۱۳۶۸، صص ۱۰۱-۹۵.
 - ۴ - کانت، ایمانوئل، *تمهیدات*، ترجمه حداد عادل، غلامعلی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۱.
 - ۵ - گریفین، دیوید، *خدا و دین در جهان پسامدرن*، ترجمه آیت اللهی، حمیدرضا، آفتاب توسعه، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳.
 - ۶ - همان، صص ۱۷۲-۱۶۷.
 - ۷ - ملاصدرا، *الاسفار*، ج ۱، صص، ۳۴۰-۳۳۲.
 - ۸ - کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه ج ۷*، ترجمه آشوری، داریوش، انتشارات سروش، ۱۳۶۷، ص ۳۳۷.